فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق‌پژوهی
سال سوم • شماره ششم • بهار ۱۳۹۹
Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 3, No. 6, Spring 2020

چالش‌های اخلاقی اصلاحِ نژاد لیبرال و اصل آزادی

علیرضا آل‌بویه* | ناصر نورمحمد**

چکیده

اصلاحِ نژاد و بهبود نسل بشر از موضوعات چالشی در میان فیلسوفان اخلاق است، موضوعی که ذهن آدمی را بـه سیاست‌های غیراخلاقی و نژادپرستانه هیتلر و عقیم‌سازی‌های اجباری و روش‌های قدیمی اصـلاحِ نـژاد معطـوف می‌کند. مداخلات ژنتیکی امروزه به سبب پیشرفت‌های ژنتیکی، عمدتاً به روش اجباریِ پیشین انجام نمـی‌شـوند و والدین در انتخاب نوع و ویژگی‌های فرزنـد خـودْ آزادیِ عمـل بیشـتری دارنـد. برخـی بـا اسـتناد بـه بسـترهای فراهم آمده از فناوری‌های حوزهٔ ژنتیک و نیز تثبیت ارزش‌های فردگرایانه در جوامع لیبـرال، مـدعی‌انـد کـه بخـش عمده‌ای از مسائل اخلاقی اصلاح نژاد قدیم به ویژه در حوزهٔ آزادی رفع شده است و اکنون اصلاحِ نژاد جدیـدی بـا نام «اصلاحِ نژاد لیبرال» پدیده آمده که مسائل اخلاقی اصلاحِ نژاد قدیم را نـدارد. در مقابـل، برخـی بـا اسـتناد بـه نمونه‌هایی مانند تقابل اصل آزادی والدین با هنجارهای غیراخلاقی تثبیت‌شده در جوامـع و نیـز تقابـل آن بـا آزادی کودکان، بر این باورند که اصلاحِ نژاد لیبرال همچنان با چالش‌های اخلاقی مواجه است و آزادی باروری والـدین را همچنان با روش‌های جدیدی محدود می‌کند که باید به لحاظ اخلاقـی بررسـی شـود. در مقالـه حاضـر، سـعی می‌شود تا برخی چالش‌هـای انطبـاق اصـل آزادی در اصـلاحِ نـژاد لیبـرال مـورد بررسـی و تحلیـل قـرار گرفتـه و راه‌کارهایی در تأمین انطباق این اصل اخلاقی بر موضوع اصلاحِ نژاد لیبرال ارائه شود.

کلیدواژه‌ها

اخلاق، اصلاح‌نژاد، اصلاحِ نژاد لیبرال، اصلاحِ نژاد قدیم، آزادی باروری.

---

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران. **(نویسنده مسئول)** | a.alebouyeh@isca.ac.ir
** دانشجوی دکتری دانشگاه باقر العلوم (ع). قم، ایران. | nasernor33@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۰۲ ▣ تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۱۱/۰۲

مقدمه

چندی پیش زن و شوهری ناشنوا تصمیم گرفتند که کودکی ناشنوا داشته باشند و با ایـن اسـتدلال که «ناشنوایی» شیوه‌ای از زندگی است، در صدد به اشتراک گذاشـتن جنبـه‌هـای شـگفت‌انگیـز جامعـهٔ ناشـنوایان برآمدنـد، امـا پـس از آن کـه خبـر تولـد پسـر ناشنوایشـان بـه نـام گـاوین در واشنگتن‌پست منتشر شد، محکومیت گسترده‌ای به دنبال داشت و این سؤال مطرح شـد کـه چـرا آنها از سر عمد و اختیار به طراحی فرزندِ معلول اقدام کرده‌اند، در حالی که آنها تنها از حـق آزادی باروری خود برای داشتن فرزندی مانند خود استفاده کـرده بودنـد (Sandel, 2007, p. 1). ایـن مـاجرا مسئله و چالشی اخلاقی پیش روی اندیشمندان حوزهٔ اخلاق گذاشت؛ از سـویی آزادی بـاروری والدین حکم می‌کرد که آنان هر نوع فرزندی را با هر ویژگی‌ای که می‌خواستند، طراحی کننـد و از سوی دیگر این تصمیم آنان با وجدان اخلاقی عموم جامعه سازگاری نداشت؛ زیرا که گزینـه‌های پیش روی کودک را محدود کرده و حق کودک برای یک زندگی آزاد را نادیده گرفته بود.

این ماجرا در عصر پیشرفت فزایندهٔ فناوری‌های ژنتیکی رخ داده است که گفتمان اصلاحِ نـژاد پس از یک دورهٔ تاریخی تلخ و ناگوار، بار دیگـر در میـان مخالفـان و مـدافعان آن مطـرح شـد و فیلسوفانْ خواستارِ اصلاحِ نژادیِ لیبـرال، یعنـی پیشـرفت ژنتیکـی غیـر اجبـاری و بـدون اعمـال محدودیت برای آزادی باروری والدین شدند. سابقه تاریخی اصلاحِ نژاد بسیار تلخ و تاریک بـود، در آلمان نازی، «جنبش اصلاحِ نژاد» به ابزاری برای نژادپرستی و ارتکاب جنایت‌های بزرگ مانند کشتار افراد ناتوان و کم‌توان ذهنی و معلول تبدیل شد که طی آن پانزده هزار نفر به خاطر معلولیت یا نـاتوانی بـه‌اجبار از جامعـه حـذف شـدند (Goering, 2014)، امـا ادعـا می‌شـود کـه ایـن رونـد غیراخلاقی در اصلاحِ نژاد جدید که به «اصلاحِ نژاد لیبرال» معروف شده اسـت، تـا حـد زیـادی اصـلاح گردیـد و دولت‌هـا مشـی بی‌طرفانـه‌ای اتخـاذ کردنـد، نـیکلاس آگـار[1] (۱۹۶۵- ...) ـ از مهم‌ترین مدافعان اصلاحِ نژاد لیبرال ـ تمایز اصلاحِ نژاد لیبرال جدید را همین بی‌طرفـی دولـت می‌داند (Sandel, 2007, p. 75) در رویکرد جدید به اصـلاحِ نـژاد، ضـمن تقبـیح توصـیهٔ دولـت بـه طراحی فرزندان، تأکید شد که خود والدین تصمیم بگیرند که چه فرزندی و با چه ویژگی‌هایی بـه دنیا آیند. نیکلاس آگار، دوگانه‌ای را مطرح کرده و میان اصلاحِ نژاد اجباری[2] و اصلاحِ نژاد آزادانه[1]

۱. نیکلاس آگار (Nicholas Agar)، استاد فلسفهٔ اخـلاق در دانشـگاه ویکتوریـا ولینگتـون (Victoria University of Wellington) در نیوزیلند.

2. authoritarian eugenics

تمایز قائل می‌شود. مراد او از اصلاحِ نژاد اجباری ایده‌ای است که طبق آن تنها دولت است که عهده‌دار تعیین زندگی خوب انسانی است در حالی‌که دولت ـ در اصلاحِ نژاد آزادانه ـ حقی برای انتخاب ندارد و برداشت والدین از زندگی خوب است که تعیین‌کنندهٔ ویژگی زندگی خوب انسانی است (Agar, 2004, p. 5). رابرت نوزیک[2] (۱۹۳۸ـ ۲۰۰۲م)، ایدهٔ شگرفی را با توجه به بسترهای موجود مطرح کرد و ایجاد «سوپر مارکت ژنتیکی» را پیشنهاد داد تا این ظرفیت برای پدران و مادران ایجاد شود که بدون تحمیل یک طراحی متمرکز از سوی دولت بتوانند کودکان مورد نظر خود را سفارش دهند. بر این اساس، اصلاحِ نژاد ـ به سبک جدید ـ این ظرفیت و شرایط را برای والدین ایجاد و فراهم کرد که کودکانی با ویژگی‌های دلخواه داشته باشند که برای موفقیت در رقابت‌های اجتماعی، انتخاب‌های بیشتری در اختیار دارند. بنا براین، ارزنده‌ترین ره‌آورد اخلاقی که مدافعان اصلاحِ نژاد لیبرال بر آن تکیه می‌کنند، حل مشکل آزادی افراد است که به شدّت در اصلاحِ نژاد قدیم مورد تعرض قرار می‌گرفت.

به جهت روشن‌تر شدن بحث، تبیین و توضیح سه واژهٔ آزادی، لیبرالیسم و اصلاحِ نژادِ لیبرال لازم و ضروری است؛ «آزادی» به عنوان محوری‌ترین اصل اخلاقی مورد استناد اصلاحِ نژاد لیبرال در معانی‌ای مانند حرّیت، اختیار، خلاف بندگی و رقّیت و عبودیت و اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل، قدرت انتخاب، رها بودن، یله بودن، منقطع بودن، خالص بودن، آزادمردی، خلاصی و شادی به کار رفته است (نک: دهخدا، ذیل واژه آزادی). «لیبرالیسم» به عنوان مجموعه روش‌ها، نگرش‌ها، سیاست‌ها و ایدئولوژی‌هایی که عمده‌ترین هدفش فراهم آوردن «آزادی» حداکثری برای فرد است، تعریف می‌شود. بنیاد این مکتب مبتنی بر فردگرایی[3] است و تمرکز قدرت را مانع آزادی و رشد فرد می‌داند (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۵۱ـ۴۵۲). نزدیک‌ترین مفهوم به لیبرالیسم و بلکه جوهرهٔ آن، «آزادی»[4] است و عناصر و مؤلفه‌های دیگر بر مدار آزادی فرد می‌چرخند و آن را تأمین می‌کنند (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۶۲). گرایش‌های لیبرالیسم در توازن میان آزادی و عوامل محدودکنندهٔ آن، مشی‌های متفاوتی داشته‌اند؛ در «لیبرالیسم کلاسیک» برای دفاع از بیشترین حدِّ آزادی‌های فردی در برابر اقتدار دولت تلاش

→

1. liberal eugenics

۲. رابرت نوزیک (Robert Nozick)، فیلسوف سیاست اهل آمریکا. معروف‌ترین اثر او (آنارشی، دولت و ناکجاآباد) در ۱۹۷۴ منتشر شد و پاسخی آزادی‌گرایانه به کتاب نظریه عدالت جان رالز بود. او از هواداران مشهور آزادیخواهی / اختیارگرایی (libertarianism) به شمار می‌رود.

3. individualism
4. liberty

فراوانی صورت گرفت و در پیگیری آن به قدری افراط شد که حتی مواردی مانند تنظیم قانون کار و وضع مالیات و بیمه‌های اجتماعی نیز دخالت‌های ناروا و نابجای دولت و تجاوز به حریم آزادی‌های طبیعی تلقی شد (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۶۶ـ۴۶۷).

اما در «لیبرالیسم دموکرات»، دخالت دولت برای رفع برخی نارسایی‌ها مورد قبول واقع شد. در این دیدگاه دو هدف دفاع از حقوق مدنی به ویژه حق آزادی و مالکیت در مقابل اقتدار دولتی و نیز تأکید بر مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تأمین برابری و تأمین حداکثر رفاه و شادی برای حداکثر مردم مورد توجه جدّی قرار گرفت. در این رویکرد از لیبرالیسم که ایجاد توازن میان آزادی و برابری مورد توجه بود، اِشکال ناسازگاری نظری پدید آمد، به این شکل که آزادی بی‌حد و حصر موجب بی‌عدالتی و نابرابری می‌شود و شکاف‌های عظیم طبقاتی را به‌دنبال می‌آورد و تأکید بر عدالت، «آزادی» را محدود می‌کند (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۶۸ـ۴۷۱)

از آغاز سدهٔ بیستم، همچنان منازعه ترجیح آزادی و برابری کم وبیش وجود داشته است و واقعیت این است که مواجههٔ عملی با واقعیت‌های زندگی، لیبرالیسم اولیه را با تطور و تعدیل‌هایی روبه‌رو کرد و هواداران لیبرالیسم را بر آن داشت تا با توسل به اقتدار دولت، کاهش نابرابری‌های اجتماعی را در اولویت قرار دهند و این امر تحقّق اصول اساسی لیبرالیسم (مانند خودمختاری فردی، آزادی و اصالت فرد) را با موانع جدّی روبه‌رو ساخت و در نتیجه، تعارضات درونی آزادی و برابری و تعارضات لیبرالیسم، بیش از پیش، آشکار شد (بیات، ۱۳۸۱، ص ۴۷۳ـ ۴۷۵).

اصل آزادی و خود مختاری، یک اصل اخلاقی مهم در حوزه‌های بسیاری از جمله حوزهٔ اخلاق زیستی به شمار می‌آید. اصل احترام به اختیار و آزادی فردی یا «خود مختاری»[1] از اصول مطرح برای سنجش و تعیین تکلیف مسائل اخلاق زیستی است. کلمه «خودمختاری» به استقلال فرد از عوامل بیرونی و حق حکومت فرد بر امور مربوط به خودْ اطلاق می‌شود. در بسیاری از جوامع غربی، خودمختاری و استقلال فردی از اهمیت بالایی بر خوردار است و بالاترین اولویت در میان اصول اخلاق زیستی را داراست (Atighetchi, 2007, p. 56-124) و در نتیجه در تعارض با اصول دیگر مانند «عدالت»، «سودرسانی» یا «زیان نرساندن» ترجیح داده می‌شود. ترجمان و تطبیق این اصل در اصلاحِ نژاد این گونه است که والدینْ آزاد باشند تا فرزندانشان را بر اساس فهم خود از «زندگی خوب» سامان دهند و از میان طیف وسیعی از گزینه‌ها، فرزند دلخواه خود را انتخاب نمایند و هر

1. autonomy

گونه فشار بیرونی از جمله فشار دولت‌ها برای محروم کردن آنها از این حق، رفع شود.

اصلاحِ نژاد[1] به عنوان کلیدواژه محوری این مقاله، به جنبشی زیستی-اجتماعی اشاره دارد که بر بهبود ترکیب ژنتیکی انسان‌ها تأکید می‌کند. تحولاتی که به مرور در اصلاحِ نژاد رخ داد تنها در چارچوب علوم زیستی محصور نشد، بلکه ابعاد اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی نیز پیدا کرد (زند، ۱۳۹۵). فرانسیس گالتون[2] از پیشگامان علم ژنتیک و صاحب نظریهٔ به‌نژادی (اصلاح‌نژاد انسان) معتقد بود که برخی نژادها بر برخی دیگر برتری دارند (کلیفورد، ۱۳۹۰، ص ۴۴۵). این نظریه در کاربست اجتماعی خود در مواردی قالب جنبش اجتماعی و فراگیر به خود گرفت که به تصویب قوانینی غیراخلاقی مانند عقیم کردن اجباری افرادِ الکلی و جلوگیری از ازدواج افراد معلول و به‌کشی اجباری برای جلوگیری از انتقال معلولیت به نسل‌های بعدی انجامید.

البته، شاید ادعا شود که فجایع اخلاقی ناگوار اصلاحِ نژاد قدیم ناشی از اصل «نظریهٔ اصلاحِ نژاد»نبود، بلکه به روش‌های نامناسب و به بسترهای اجتماعی غیر مستعد تطبیق اجتماعی این نظریه برمی‌گشت. امروزه بسترهای جدید علمی و اجتماعی، ظرفیت‌های جدیدی فراروی مدافعان نظریهٔ اصلاحِ نژاد قرار داده تا قرائتی جدید و اخلاقی از این نظریه ارائه کنند. پیشرفت‌های دانشی در حوزهٔ ژنتیک و نیز تثبیت ارزش‌های فردگرایانه جوامع لیبرال، دو محور عمده از بسترهای جدیداند که دخالت‌های اجباری دولت‌ها را به حداقل می‌رسانند و افراد، آزادی عمل بیشتری در انتخاب ویژگی‌های فرزندان خود می‌یابند. بر این اساس برخی از مهم‌ترین محورهای تحوّل یافته در «اصلاحِ نژاد جدید» (لیبرال) را اصلاح روش اصلاحِ نژاد و به رسمیت شناختن کثرت ارزش‌ها، آزادی و استقلال افراد در تولید مثل، تضعیف مداخلات دولتی و عدالت برشمرده‌اند (Goering, 2014).

رویکردهای متفاوت و گوناگونی در ارزیابی اخلاقی وجود دارد، برخی با به‌کارگیری نظریه‌های هنجاری مانند وظیفه‌گرایی، نتیجه‌گرایی و یا فضیلت‌گرایی به تبیین و تحلیل‌های اخلاقی مبادرت می‌کنند و برخی به مدد اصول اخلاقی مورد اتفاق اندیشمندان اخلاق به تحلیل‌ها و ارزیابی‌های اخلاقی می‌پردازند و برخی نیز به شیوه‌های ترکیبی دست می‌زنند. در این نوشتار برای ارزیابی اخلاقی «اصلاحِ نژاد لیبرال» عمدتاً روش «اصل‌گرایی» به‌کار گرفته می‌شود؛ هرچند در مقام تعارض اصول، پیامدها و نتایج نیز مورد بازبینی قرار می‌گیرد و گاه

1. Eugenics
2. Francis Galton

پیشنهاد می‌شود که برخی ملاحظات بافتی مربوط به مقام اجرای برنامه‌های اصلاحِ نژاد نیـز بایـد مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، روش ارزیابیِ به‌کار گرفته شده در این مقاله بررسی انطباق یـا عدم انطباق نظریه‌های اخلاقی مانند وظیفه‌گرایی، نتیجـه‌گرایی یـا فضـیلت‌گرایی نیسـت، بلکـه تحلیل‌ها و ارزیابی‌ها مبتنی بر اصول مورد توافـق در حـوزهٔ اخلاقـی زیسـتی اسـت. در رویکـرد «اصل‌گرایی» در حوزهٔ اخلاق زیستی، برخی اصول شیوع بیشتری دارد کـه چهـار اصـل «آزادی/ خودمختـاری»[1]، «عـدالت»،[2] «سودرسـانی»[3]، «ضـرر نرسـاندن»[4] از اصـول اخلاقـی حـوزهٔ زیست پزشکی[5] شمرده می‌شوند. این اصول عام از جمله معیارهای مـورد توجـه در ارزیابی‌هـای اخلاقی در حوزهٔ زیست‌پزشکی به شمار می‌روند (Beuchamp, 2001, pp. 34-56).

در این نوشتار، به سبب برخی محدودیت‌ها و نیز با توجه به این نکتـه کـه عمـده‌ترین مشـکل اخلاقی اصلاحِ نژاد قدیمْ نقضِ «اصل آزادی» است، ساختار مقاله به شکلی تنظـیم شـده اسـت که تنها به «اصل آزادی» از اصول چهارگانه پیش‌گفته پرداخته مـی‌شـود و میـزان انطبـاق انگـاره و پروژهٔ اصلاحِ نژاد لیبرال با ایـن اصـل یـا میـزان تـأمین اقتضـائات ایـن اصـل اخلاقـی در برنامـهٔ اصلاحِ نژاد بررسی می‌گردد، سازگاری اصلاحِ نژاد لیبرال بـا «اصـل آزادی» می‌توانـد بخشـی از دغدغه‌های اخلاقی نسبت به اصلاحِ نـژاد را برطـرف نمایـد. در سـوی مقابـل، عـدم انطبـاق یـا ناسازگاری آن از سوی اصلاحِ نژادِ لیبرال معیاری برای غیر اخلاقی قلمداد شدن اصلاحِ نژاد تلقی خواهد شد. در صورتی که این اصل اخلاقی با برنامه اصلاحِ نژاد، نقض شود می‌تـوان حکـم بـه غیراخلاقی بودن اصلاحِ نژاد کرد. نکتهٔ قابل توجه در اینجا اینست که اگر «اصلاحِ نژاد» این اصل اخلاقی را نقض نکند، باز نمی‌توان به اخلاقی بودن اصلاحِ نژاد حکم کرد؛ زیرا نیازمنـد بررسـی انطباق اصول دیگری مانند اصل «عدالت»، «سودرسانی» و «ضرر نرساندن» و نیـز ابعـاد دیگـر مقام اجرای برنامه اصلاحِ نژاد خواهد بود.

هدف از این نوشتار، بررسی اخلاقی پروژهٔ اصـلاحِ نـژاد لیبـرال، بـر اسـاس اصـول اخلاقـی مورد اتفاق اندیشمندان اخلاق است تا میزان انطباق این پروژه با این اصول اخلاقی روشن شـود. در پژوهش‌های انجام شـده در این‌بـاره گرچـه ـ در قالـب نقـد پـروژهٔ اصـلاحِ نـژاد ـ بـه برخـی

1. autonomy
2. Justice
3. beneficence
4. non maleficence
5. biomedical ethics

اشکالات از منظر اخلاقی اشاره شـده اسـت، امـا اولاً، بیـان ایـن اشـکالات در چـارچوب و بـا رویکرد مشخصی صورت نپذیرفته و ثانیاً، اصلاحِ نژاد به صورت کلی مورد نقد قرارگرفته اسـت، نه برنامه اصلاحِ نژاد لیبرال که ادعای رفع مسائل اخلاقی اصلاحِ نژاد را دارد.

بنابراین، با این مقدمه که در فراینـد انطبـاق اصـلاحِ نـژاد بـا «اصـل آزادی» چالش‌هـایی رخ می‌دهد که فرد را در دو راهی التزام به اصل آزادی یا نقضِ آن قرار می‌دهد و هـر یـک از دو طـرف (التزام و نقض اصـل) نیـز بـرای خـود دلایـل بـه ظـاهر مـوجّهی دارنـد، برخـی از چالش‌هـای «اصل آزادی» در پروژهٔ اصلاحِ نژاد لیبرال بررسی خواهد شد.

چالش‌های اصل آزادی در اصلاحِ نژاد لیبرال

آزادی والدین در باروری به عنوان رهیافتی اخلاقی در جوامع لیبرال در مقابل سیاسـت‌های خشـن و غیراخلاقی اصلاحِ نژاد به سبک قدیم طرح شد و به سبب رفع برخی مظـاهر آشـکار محدودسـازی آزادی در باروری افراد، مورد استقبال اندیشـمندان قـرار گرفـت؛ هرچنـد برخـی روش‌هـای جدیـدِ اصلاحِ نژاد را که به آزادی باروری اهتمام داشته‌اند، فیصله‌بخش مشکلات و محـذورات روش‌هـای غیر اخلاقی اصلاحِ نژاد قدیم برشمرده‌اند، اما همچنان برخی دیگر با اشاره به چالش‌هـای فـرا روی اصلاحِ نژاد لیبرال، معتقدند و تأکید دارند که اصلاحِ نژاد حتی به سبک جدید و لیبرال نیز بـه لحـاظ اخلاقی مشکلاتی دارد. چالش عمده در اصل آزادیِ باروری والـدین ایـن اسـت کـه ایـن اصـل بـا محدودیت‌های متنوعی مواجه می‌شود و مطلق‌انگاری آن نادرست است. این چالش بـه طـور ویـژه در موقعیت‌هایی نمود پیدا می‌کند که آزادی والدین در باروری محدودیت‌هایی بـرای دیگـران ایجـاد می‌کند و در همین راستا، تبعاتی مانند «نسل‌کشی» را برای آزادی باروری بر می‌شـمرند (Agar, 2004, p. 149). از این‌رو، باید با تحلیل درست این چالش‌ها، در پی دست‌یابی به راهکارهای بـرون‌رفـت از آن بود. در این بخش تلاش می‌شود که دو چالش مهم اصلاحِ نژاد با توجه به اصل آزادی، بررسـی و تحلیل شوند و در صورت امکان، راهکارهایی برای حل این چالش‌ها پیشنهاد شود.

روشن است در صورتی که بتوان راهکارهایی بـرای حـل چالش‌هـای پـیش‌رو یافـت در ایـن صورت برخی از زمینه‌های تجویز اصلاحِ نژاد فراهم خواهد شد، و به عبارتی، برخی از موانع بر سـر راه تجویز اصلاحِ نژاد برداشته می‌شود، و البته، این بدان جهت است که اجازه دادن به اجرایـی شـدن برنامـه و پـروژهٔ اصـلاحِ نـژاد، نیازمنـد بررسـی انطبـاق اصـول سـه گانـه دیگر (اصـل عـدالت، اصل سودرسانی، زیان‌نرساندن) و همچنین بررسی برخی ملاحظات مربوط به بافت اجرای ایـن

پروژه است که در این نوشتار مجال پرداختن به آنها نیست و البته، اگر راهکار قابل قبول و موجّهی برای حل چالش پیش‌روی اصل آزادی باروری یافت نشود، باید مدعای کسانی کـه اصـلاحِ نـژاد لیبرال را به لحاظ اخلاقی و تأمین اقتضـائات اصـل آزادی بـاروری موجـه شـمرده‌اند، بی‌اسـاس انگاشت و امکان تجویز آن به طور کلی از بین خواهد رفت.

۱. تقابل آزادی والدین با هنجارهای ناعادلانه اجتماعی

اولین چالشی که آزادی والدین در باروری با آن مواجه اسـت، تـزاحم ایـن آزادی بـا تعصـب‌ها و هنجارهای ناعادلانه تثبیت‌شدهٔ اجتماعی است. این تعصب‌ها از دو جهـت بـر آزادی والـدین در انتخاب ویژگی‌های فرزند دلخواه و نیز بر خود فرزندان تأثیر منفی می‌گذارد. در نظـر گـرفتن ایـن تعصب‌ها و هنجارهـای اجتمـاعی، انتخاب‌هـای والـدین را در طراحـی کودکـان خـود محـدود می‌کند. در مقابل نادیده انگاشتن آن، کودکان و به‌تبع آن والدین را دچار آسیب می‌کند. والدین در جامعه‌ای نژادپرست یا جنسیت‌گرا در انتخاب فرزند دلخواه خود آزادی عمل محـدودی خواهنـد داشت؛ زیرا انتخاب ویژگی‌های فرزند بدون توجه به شـرایط موجـود اجتمـاعی، فرزنـد را دچـار برخی تبعات و معضلات اجتماعی خواهد کرد. برای مثال، می‌توان به انتخاب هـوش بـالا بـرای کودک اشاره کرد که صرف‌نظر از شرایط اجتماعی، انتخـابی مطلـوب به‌حسـاب می‌آیـد، امـا بـا لحاظ شرایطی که کودک در آن زیست اجتماعی خواهد داشت و مشکلاتی که برای کودک ایجاد می‌کند، ممکن است انتخاب چندان مطلوبی به‌حساب نیاید، درحالی‌که به‌جای آن، بهرهٔ هوشـی متوسط چه‌بسا زندگی به‌مراتب بهتری را برای کودک به همراه داشته باشد.

بر این اساس، از سویی والدین به گزینهٔ هوش بالا برای فرزند خود تمایل دارند و خود فرزنـد نیـز از یک استعداد ویژه بهره‌مند می‌شود، اما از دیگر سو ممکن است که فرزند به سبب شرایط اجتماعی و محیطی نامناسبْ از زندگی کیفی و مطلوب محروم شود. این چالش، تصمیم‌گیری در این بـاره را بـا مشکل روبه‌رو می‌کند. چالش اساسی ایـن اسـت کـه از سـویی بایـد «خودمختـاری» والـدین در باروری حفظ شود، انتخاب‌های آنان افزایش یابد و از سـوی دیگـر والـدین نبایـد در انتخـاب خـود بسترهای اجتماعی آسیب‌زا به کودک را نادیده بگیرند. به عبارتی، هـواداران اصـلاحِ نـژاد لیبـرال ــ در مواجهه با چنین چالشی ــ یا باید به‌طور عمدی مشکلات و پیامدهای منفی ارتقای ژنتیـک را نادیـده بگیرند و بر اساس اصل آزادی بپذیرند و روا بدارند که والدین به هر شیوه که خواستند، عمـل کننـد و یا با محدودکردن انتخاب‌های والدین، رویکردی اقتدارگرایانه نسبت به اصلاحِ نژاد اتخاذ شود.

واقعیت این است که در میدان عمل این شرایط بد اجتماعی به لحاظ اخلاقی هستند کـه والـدین را به صورت ناخواسته به‌سوی مهم انگاشتن ویژگی‌های خاص سوق می‌دهنـد. در نتیجـه، انتخـاب ویژگی‌های مشابه در فرزندان از سوی والدین ضرورتاً به این معنا نیست که آن‌هـا بـه چنـین انتخـابی تمایل داشته‌اند؛ زیرا چه بسا انتخابشان بـه سـبب انفعـال در برابـر شـرایط نامناسـب و تهدیدکننـده فرزندان باشد؛ شرایطی که در صورت عدم سازگاری ویژگی فرزندشان با آن شـرایط، فرزنـد را دچـار مشکلاتی می‌کند و چون تغییر شرایط محیطی برای سازگاری با ویژگی‌های دلخواه برای فرزندانشـان به‌سادگی ممکن نخواهد بود، از این‌رو، ترجیح داده‌اند که ویژگی سازگارتر با شرایط را انتخـاب کننـد نه آن ویژگی‌ای که در واقع، مطلوبشان است. چنین جهت‌بخشی‌ای بـه تصـمیم والـدین بـه سـبب فشار تعصبات اجتماعی، در عین حال که ملاکی برای اخلاقی بودن چنین عکس‌العملـی از سـوی والدین نیست تداعی‌گر سیاست‌های قدیمی اصلاحِ نژاد است کـه از سـوی دولت‌هـا بـرای ایجـاد ویژگی‌های خاص ژنتیکی در فرزندان دنبال می‌شد و این فشارها بر انتخاب پدر و مادر در گذشـته و حال، اثرات مشابه گذاشته و می‌گذارد؛ زیرا در گذشته سیاست‌های اصلاحِ نـژاد بـه سـبب مداخلـهٔ مستقیم دولت‌ها، محـدودیت‌هایی بـرای والـدین ایجـاد می‌کـرد و در وضـعیت کنـونی نیـز چنـین محدودیت‌هایی از سوی برخـی عوامـل اجتمـاعی دیگـر و به‌صـورت غیرمسـتقیم متوجـه والـدین می‌شود و نتیجه که همان محدودیت آزادی والدین است در هر دو شیوه وجود دارد.

آگار، پیامد ناگوار اهرم فشارهای اجتماعی را که والدین را به ویژگی‌های هم‌سو با هنجارهـای اجتماعی سوق می‌دهد، مورد توجه قرار داده و اظهار می‌کند که این وضعیتْ ممکن اسـت تـأثیر بی‌سابقه‌ای در تقویت نژادپرستی داشته باشد (Agar, 2004, p. 148). شاید این بی‌سابقه بودن به ایـن جهت باشد که اولاً، این فشارها هم‌سطح بـا محـدودیت‌های اصـلاحِ نـژاد قـدیم اسـت و ثانیـاً، ساز و کار تأثیر و فشار غیرمستقیم و پنهان است. در چنین مـواردی غلبـهٔ نگرانـی تـأمین مصـالح آیندهٔ کودک، از تنوع نسلی جلوگیری می‌کند که برخی از این فرایند به «نسل‌کشی در خفـا» تعبیـر می‌کنند (Agar, 2004, p. 149). فرایند حذف برخی نسل‌ها از طریق انتخاب ژنتیکی گرچـه در ظـاهر تفاوت‌هایی با نسل‌کشی مصطلح دارد، اما به جهت جلوگیری از تولد و حذف برخی نسل‌ها، نوعی نسل‌کشی و چه‌بسا خطرنـاک‌تر از نـوع رایجـش اسـت؛ زیـرا در نسل‌کشـی مصـطلح ـ بـه سـبب حساسیت‌های اخلاقی و اجتماعی‌ای که برمی‌انگیزاند ـ احتمال پیشگیری وجـود دارد، امـا در ایـن شرایط و به سبب پنهان بودن این روند، هیچ‌گونه حساسیت اجتماعی بازدارنده‌ای را برنمـی‌انگیزانـد و چه‌بسا انتخاب جهت‌دهی شدهٔ والدین باانگیزه‌های انسانی انجام می‌گیرد.

تحلیل و راهکار

برای رفع تعارض آزادی باروری در مواجهه با محیط اجتماعی، پیشنهادهایی طرح‌شده است. آگار ـ به‌عنوان مدافع اصلاحِ نژاد لیبرال ـ در راستای حل چالشی که متوجه آزادی باروری می‌شود، پیشنهاد می‌کند که میان ویژگی‌هایی که تنها در محیط اجتماعی به لحاظ اخلاقی معیوب و مضر هستند و آن‌هاکه صرف‌نظر از محیط نیز مضر هستند، فرق نهاده شود (Agar, 2004, p. 151). از منظر او، در مورد اول، مشکل با تغییر و اصلاح ژنوم حل نمی‌شود و به‌جای آن، باید نگرش و رویهٔ اجتماعی را تغییر داد، اما در مورد دوم، او خود عیب (مانند ناشنوایی) را محدودکنندهٔ گزینه‌های کودک می‌شمارد؛ نه وضعیت اجتماعی را؛ هرچند امکان شناسایی مواردی از معایب مربوط به وضعیت اجتماعی نیز وجود دارد. بر این اساس، او پیشنهاد می‌کند که در صورت وجود سه شرط: ۱) دسترسی به مداخلات ژنتیکی؛ ۲) کاهش درد و رنج به‌وسیله آن و ۳) غیرمحتمل بودن راه‌حل‌های اجتماعی).، مداخله ژنتیکی برای رفع مشکلات اجتماعی مجاز باشد (Agar, 2004, p. 155). البته، آگار توجه می‌دهد که این نوع از مداخله نباید به‌سادگی مجاز شود، چون تجویز آن در برخی شرایط ممکن است به تقویت و تشدید زمینه معیوب منجر شود، در حالی‌که در چنین وضعیتی باید بر اصلاح و تغییر محیط اجتماعی غیراخلاقی و معیوب متمرکز شد (Agar, 2004, pp. 156-157).

این ایدهٔ آگار قابل پذیرش است که اگر ویژگی خاصی با صرف نظر از تبعات و پیامدهای اجتماعی که کودک در آن زیست خواهد کرد، همچنان مضر باشد و درد و رنج قابل توجهی را به کودک تحمیل کند، اصلاح آن مُجاز باشد. این اجازه به ویژه زمانی که راه حل اجتماعی برای آن وجود نداشته باشد، تقویت خواهد شد، اما نکتهٔ مهمی که در تجویز اصلاحِ نژاد باید مورد توجه قرار داد اینست که در مبادرت به این اقدام باید ملاحظه کرد که چنین مجوّزی برای اصلاح، زمینهٔ تأیید و تقویت ناهنجاری‌های اجتماعی‌ای مانند گرایش به نژادپرستی را فراهم نیاورد و از سوی دیگر، به دلایلی رفع یا اصلاح آن ناهنجاری اخلاقی از جامعه ناممکن و یا بسیار دشوار باشد. بر این اساس، تا اینجا مداخلهٔ ژنتیکی و اصلاحِ نژاد با تطبیق شرایط ذیل مجاز خواهد بود:

۱. ویژگی خاصی در کودک باشد که به‌خودی‌خود، مضر و نامطلوب است؛
۲. احتمال داده شود که آن ویژگی، درد و رنج قابل‌توجهی را متوجه کودک خواهد کرد؛
۳. مداخلهٔ ژنتیکی سبب تقویت هنجارهای غیراخلاقی در اجتماع نشود؛

۴. حل و رفع هنجار غیراخلاقی به سبب ریشه‌دار و عمیق‌بودن، غیرممکن یا بسیار دشوار باشد.

در این میان اما رونالد گرین[1] بر ضد مداخلات ژنتیکی استدلال کرده و در این راستا به پیامدهایی مانند «تقویت و افزایش تبعیض ناعادلانه» و «نژادپرستی» اشاره کرده است (Green, 2007, pp. 216-226)، اما او این اقدام را در نهایت، با این ملاحظه تأیید می‌کند که پدر و مادر هوشمند ممکن است بخواهند مشکلات اجتماعی کودکان خود را از طریق مداخلات ژنتیکی، کاهش دهند و غیرقانونی کردن آن به‌احتمال زیاد به زیرزمینی شدن و در خفا انجام گرفتن این اعمال خواهد انجامید (Green, 2007, p. 227). بنا براین، در نگاه نخست، او عدم جواز مداخلات ژنتیکی را برمی‌گزیند، اما با ملاحظهٔ پیامدها و تبعات ناگواری که ممنوع کردن این کار به لحاظ قانونی ممکن است دربر داشته باشد، این‌گونه مداخلات را می‌پذیرد (Goering, 2014).

در مقام مقایسهٔ دیدگاه‌های آگار و گرین، به نظر می‌رسد که گرینْ پیامد غیراخلاقی تبعیض‌نژادی را در برنامهٔ اصلاحِ نژادْ قطعی و پیش‌فرض می‌گیرد، اما بر این باور است که گاه لازم است به دلایلی به این امر غیراخلاقی تن داد، اما از منظر آگار، در ابتدا باید بررسی شود که آیا اصلاحِ نژاد واقعاً چنین تبعاتی را به دنبال خواهد داشت یا نه و در صورتی که چنین پیامدهای منفی‌ای به دنبال داشته باشد، ممنوع شود. در اینجا نیز نظر آگار دقیق‌تر و جامع‌تر است؛ زیرا تلاش می‌کند که فرض‌ها و حالت‌های مختلفی که در مقام عمل و بافت مسئله وجود دارد را به صورت جزئی و دقیق بررسی کند.

بر این اساس، با توجه به ابعاد مختلف مربوط به مقام اجرای برنامه اصلاحِ نژاد به طور مطلق نمی‌توان به جواز آزادی یا عدم آزادی والدین در مقام معارضه با شرایط اجتماعی حکم کرد، بلکه تنها می‌توان به مورد توجه قرار دادن نکاتی در مقام حل چالش و مسئله اشاره کرد و تصمیم‌گیری نهایی را به بررسی ابعاد مختلف مسئله در مقام عمل و اجرای برنامهٔ اصلاحِ نژاد واگذار کرد. بنابراین، مواردی که باید در مواجهه با چنین چالش‌هایی، مدِّ نظر قرار گیرد به قرار ذیل است:

۱. مداخلات مربوط به اصلاحِ نژاد را نمی‌توان به‌سادگی اجازه داد، مگر آن که انطباق اصول اخلاقی دخیل در مسئله به درستی بررسی شود و دلایل موجّهی برای چنین اقدامی وجود داشته باشد.

---

۱. رونالد مایکل گرین، (Ronald Green)، الهیدان برجسته آمریکایی، و مدیر سابق دفتر اخلاق ژنوم در انستیتوی ملی تحقیقات ژنوم انسان انستیتوی ملی بهداشت. آثار علمی و علایق پژوهشی گرین بیشتر ناظر به حوزهٔ اخلاق ژنتیک، اخلاق زیست‌پزشکی و اخلاق در سازمان‌هاست.

۲. تصمیم‌گیری در مداخلات ژنتیکی تا حدّی به شرایط اجتماعی و محیط‌پژوهی وابسته است و نمی‌توان حکم مطلقی بر جواز یا عدم جواز آن بدون این ملاحظات ارائه کرد.
۳. در تصمیم‌گیری در مداخلات ژنتیکی باید ملاحظات اخلاقی مربوط به تقویت رویّه‌های غیراخلاقی در اجتماع مانند تبعیض و نژادپرستی را مورد توجه قرارداد.
۴. ناگزیر باید محدودیت‌هایی را بر حق آزادی در باروری والدین جهت پیشگیری و رفع تبعات منفی اصلاحِ نژاد اِعمال کرد و صرف هشدار نسبت به آن تبعات ناکافی است و باید دولت‌ها ساختارهای کارآمد آموزشی و نظارتی را برای پیشگیری از این پیامدهای منفی پیش‌بینی کنند.

۲. چالش تزاحم آزادی والدین با آزادی کودک

چالش دیگری که از سوی منتقدان «اصلاحِ نژاد لیبرال» مطرح می‌شود این است که نظریهٔ اصلاحِ نژاد لیبرال نظریه‌ای جانبدارانه است و تنها آزادی والدین را مورد توجه قرار می‌دهد و آزادی دیگر افراد مرتبط با برنامهٔ اصلاحِ نژاد را نادیده می‌انگارد. آزادی والدین می‌تواند آزادی کودک را تحت تأثیر قرار دهد و کودک را در گزینه‌های مورد نظر والدین محصور کند. در فرضی که والدینی ناشنوا به استناد حق آزادی خود در باروری، اقدام به طراحی کودک معلول ناشنوا کنند، آیا می‌توان حکم به اخلاقی بودن چنین اقدامی از سوی والدین کرد؟ درحالی‌که این اقدام کودک را با محدودیت‌های بسیاری مواجه می‌کند و او را از زندگی آزاد و بدون محدودیت محروم می‌کند، هرچند بخواهند این کار را با دلیل توسعه تجربه و گسترش سبک زندگی ناشنوایان موجّه نمایند. آیا همچنان می‌توان به اصل آزادی باروری متعهد بود و اقدام آنان برای تولید چنین فرزندی را موجّه دانست؟ این مشکل به‌ویژه به سبب عدم امکان اخذ رضایت کودک نسبت به این اقدام بسی دشوارتر می‌گردد. در اینجا این ابهام وجود دارد که اصل در تعارض آزادی والدین و فرزندان چیست؟

تقریر دیگری در تقابل آزادی باروری والدین و کودک وجود دارد که نتیجه باور به فرضیهٔ «جبر ژنتیکی» است، به این شکل که طراحی کودکان به منزلهٔ تحمیل جبر ژنتیکی بر آنان است و زندگی کودک را تحت تأثیر جدّی قرار می‌دهد.[1] در ادامه، با توجه به دو تقریر پیش‌گفته، دلایل موافقان و مخالفان اصلاح نژاد، تحلیل و بررسی می‌شود.

۱. چنین تقریری در صورتی قابل طرح است که به‌صورت مبنایی جبر ژنتیکی و تأثیر زیاد عوامل ژنتیکی بر رفتار و شخصیت کودک پذیرفته شود.

تحلیل و راهکار

مدافعان اصلاحِ نژاد، انتخاب‌های ژنتیکی مورد نظر والدین را ناقض آزادی و استقلال کودک نمی‌شمارند؛ زیرا آن را نظیر برنامه‌های متنوع آموزشی و پرورشی والدین برای فرزندان به حساب می‌آورند که در شرایط فعلی، نقض استقلال کودک شمرده نمی‌شود و فرزندان بر اساس انتخاب و تشخیص والدین، مورد آموزش‌های متنوع علمی، هنری و ورزشی قرار می‌گیرند و چنین آموزش‌های تحمیلی از سوی والدین که مسلماً محدودیت‌هایی برای کودک ایجاد می‌کند مورد اعتراض قرار نمی‌گیرند. با همان توجیهی که والدین آزادی مطلق فرزندان را با آموزش‌های اجباری محدود می‌کنند، می‌توان عملکردشان را نسبت به انتخاب نوع و ویژگی ژنتیکی فرزندان مدلل کرد (Sandel, 2007, p. 82).

یورگن هابرماس[1] (۱۹۲۹ـ...)، نقدی را متوجه این استدلال مدافعان اصلاحِ نژاد لیبرال کرده و معتقد است که مداخلات آموزشی نمی‌تواند همسطح و متناظر با مداخلات ژنتیکی قلمداد شود و آموزش و پرورش همچنان بر مداخلات ژنتیکی ترجیح دارد و تا زمانی که امکان آموزش و پرورش وجود دارد، نوبت به مداخلات ژنتیکی نمی‌رسد؛ زیرا پدر و مادری که از آموزش برای جهت‌دهی و پیشرفت فرزندشان بهره می‌گیرند ـ در واقع ـ از خارج تأثیر می‌گذارند، اما کسی که از روش‌های مهندسی ژنتیک استفاده می‌کند، خود را به‌عنوان خالق زندگی دیگری قرار می‌دهد. در واقع، نوعی نفوذ و تأثیر از داخل بر کودک صورت می‌گیرد و چنین تأثیر و نفوذی صحیح نیست؛ زیرا کودک را به فردی برنامه‌ریزی‌شده تبدیل می‌کند (Habermas, 2003, p. 81).

به نظر می‌رسد، هابرماس با استناد به جبری که به سبب دستکاری‌های ژنتیکی، کودک را تحت تأثیر قرار می‌دهد، سعی می‌کند فرایند مطلوب تکامل کودک را همان فرایند آموزشی و پرورشی فعلی معرفی کند. آگار ـ در تقابل با این ادعای هابرماس و دیگران ـ تأکید می‌کند که در آموزش و پرورش چیز ویژه‌ای وجود ندارد که از بهبود ژنتیکی بهتر باشد. آن‌ها صرفاً دو نوع مداخلهٔ متفاوت‌اند. تأثیرات اجتماعی به‌هیچ‌وجه نرم‌تر از تأثیرات ژنتیکی نیستند. آگار، جبرگرایی ژنتیکی را رد می‌کند و بر این باور است که اگر ایجاد صفات خاصی در کودک به‌واسطه اصلاح

---

۱. یورگن هابرماس (Jürgen Habermas)، فیلسوف و متفکر تأثیرگذار اجتماعی ـ سیاسی آلمانی. آثار و اندیشه‌های او در بسیاری از رشته‌ها از جمله مطالعات فرهنگی، نظریه اخلاقی، حقوق، زبان‌شناسی، نظریه ادبی، فلسفه، علوم سیاسی، الهیات، جامعه‌شناسی تأثیر فراوان داشته است.

محیط کودکان مجاز باشد، با اصلاح ژنوم‌های آن‌ها نیز مجاز خواهد بود (Agar, 2004, p. 113). سندل نیز در متمایز نبودن مداخلات ژنتیکی و آموزشی با آگار هم عقیده است (Sandel, 2007, p. 78). در واقع، آنچه برای آگار اهمیت دارد این است که بستری برای رشد توانایی‌ها و ویژگی‌های شخصیتی فراهم شود. او برخلاف نظر کسانی که فکر می‌کنند که تأمین این بسترها با استفاده از مداخلهٔ ژنتیکی از نظر اخلاقی غیر قابل‌قبول است، تمایز قائل شدن میان تغییرات حاصل از طریق مهندسی ژنتیک و یا از طریق آموزش را خودسرانه و قراردادی می‌شمارد.

برخی از مخالفان اصلاحِ نژاد نیز خطرات احتمالی استفاده از فناوری‌های جدید برای کودکان را مورد توجه قرار داده و بر این اعتقاد هستند که در فرایند بهسازی ژنتیکی، روشن نیست که چه اتفاقی برای فرزندان خواهد افتاد، از این‌رو، همگان را به احتیاط فرا می‌خوانند، اما آگار این نقد را کم‌اهمیت ارزیابی می‌کند و با برجسته‌سازی مزایای محتمل بسیاری که ممکن است اصلاحِ نژاد داشته باشد، به نوعی تبعات احتمالی را نادیده می‌گیرد. او بر این باور است که در نتیجهٔ توسعهٔ مهندسی ژنتیک نه‌تنها نسل اولی که با آن ارتباط برقرار می‌کنند، بلکه نسل‌های بعدی نیز از ثمرات آن بهره‌مند می‌شوند (Agar, 2004, p. 163).

طبیعی است که اگر فرضیهٔ تحمیل اجبار بر زندگی کودک مورد پذیرش قرار گیرد، ناگزیر باید حکم به عدم جواز این نوع مداخله در ساختار ژنوم کودک از سوی والدین کرد؛ زیرا بر پایهٔ مبانی ارزشی لیبرال ایجاد محدودیت و اجبار بر دیگران مردود است و والدین مجاز نیستند عمداً و به‌طور قابل‌توجهی توانایی فرزند خود را محدود کنند، اما نکتهٔ قابل توجه این است که هر نوع ایجاد محدودیت در ظرفیت‌های ژنتیکی لزوماً برای فرزندان مضر نیست و تنها محدودسازی‌ای که به طور قابل توجهی به توانایی فرزند آسیب بزند مضر خواهد بود، مدافعان برنامهٔ اصلاح نژاد لیبرال، مصادیقی را برمی‌شمردند که در عین این که انتخاب والدین محدودیت‌هایی را به لحاظ سطح بهره‌مندی ژنتیکی برای کودک ایجاد می‌کند، اما آسیب‌زا نبوده و چه بساسودمند نیز خواهد بود؛ چنان‌که در دست‌کاری میزان هوش کودک ادعا می‌شود که «کم‌هوشی» ممکن است مضر نباشد و چه‌بسا لذت‌های ساده و زندگی راحتی را هم فراهم کند و خوشبختی بیشتری برای کودکان به‌همراه آورد. آگار، طراحی آگاهانه کودکانی با هوش کمتر را مجاز می‌شمرد و البته، تا حدی که کم‌هوشی وضعیت نیازمند درمان شمرده نشود. جمع‌بندی نگاه واندیشهٔ آگار معیاری را معرفی می‌کند که تنها یک محدودیت برای آزادی و حق استفاده از پیشرفت‌های ژنتیکی از منظر او وجود دارد و آن کاهش «آزادی واقعی» است. آگار، تنها مصادیقی را برای روشن شدن

معنای آزادی واقعی ارائه می‌کند؛ مثل این که کاهش ضریب هوشی با استفاده از مهندسی ژنتیک ضرورتاً آزادی واقعی را کاهش نمی‌دهد، اما بدنیا آوردن و ایجاد فرزندی ناشنوا ـ از سر عمد و اختیار ـ حتی در شرایطی که کودک در زندگی با والدین ناشنوا و یک جامعه ناشنوا مشترک باشد به‌طوری‌که به جهت محیطی کاملاً با وضعیت او هماهنگ باشند، آزادی واقعی را کاهش می‌دهد. بر این اساس، مواردی که شایستهٔ درمان است و آزادی واقعی را کاهش می‌دهد، نمی‌تواند به‌عنوان هدف و الگو برای طراحی کودک باشد (Agar, 2004, p. 108).

برخی برای حل چالش ایجاد شده میان آزادی والدین و فرزندان تلاش کرده‌اند با تمرکز بر مفهوم «معلولیت»، تمایزی میان اصلاحِ نژاد مجاز و غیرمجاز ایجاد کنند. جاناتان گلوور (۱۹۴۱ـ...)[1] با بررسی مفهوم معلولیت و آنچه به‌عنوان معلولیت شناخته می‌شود می‌کوشد که مشکل را برطرف نماید. او معلولیت را شامل هر نوع محدودیتی نمی‌شمارد، بلکه معلولیت را صرفاً شامل محدودیت عملکردی (به‌خودی‌خود و یا در رابطه با شرایط نامساعد اجتماعی) می‌شمارد که سبب اختلال در شکوفایی استعداد انسان شود (Glover, 2006, p. 9). بر این اساس، برای مثال، داشتن پوست تیره به‌خودی‌خود معلولیت نیست؛ زیرا محدودیت‌های عملکردی مرتبط ایجاد نمی‌کند، هرچند به سبب وجود شرایط نامناسب محیطی مانند وجود گرایش نژادپرستانه در جامعه، ممکن است به برخی ناکامی‌های اجتماعی منجر شود. جاناتان گلوور، اذعان دارد که آشفتگی در مفهوم «محدودیت عملکردی» ممکن است در تطبیق این مفهوم بر مصداق، دشواری‌هایی ایجاد کند، بااین‌حال آن را ترجیح می‌دهد، اما معتقد است کوری و ناشنوایی در عملکرد افراد محدودیت‌های قابل‌توجهی به وجود می‌آورند. گرچه کوری و ناشنوایی می‌توانند افراد را به زندگی ارزشمند و شکوفایی برسانند، اما می‌توان عنوان معلولیت و نقص را بر آن‌ها اطلاق کرد و بر این اساس نباید والدین به بهانه آزادی، چنین ویژگی‌ای را برای فرزندان آینده انتخاب نمایند. هرچند ممکن است چنین کودکانی مانند والدینشان بتوانند با این شرایط شکوفا شوند، اما مهندسی آن ـ درواقع ـ واردکردن خدشه و نقص عمدی به توانایی‌هایی است که معمولاً به شکوفایی مربوط می‌شود (Glover, 2006, p. 26).

برخی توصیه می‌کنند که والدین تا زمان بلوغ فرزندان نباید به‌عمد توانایی فرزندان خود را نسبت

---

۱. جاناتان گلوور (Jonathan Glover)، استاد فلسفهٔ اخلاق در کالج کینگ لندن (King's College London) و پژوهشگر برجسته مرکز اخلاق عملی آکسفورد اوهیرو (Oxford Uehiro Centre for Practical Ethics).

به یک طیف گسترده‌ای از انتخاب‌های زندگی محدود کنند (Davis, 2010, p. 84). آگـار نیـز بـا کمـی تفاوت در تعبیر معتقد است که پدر و مادر نباید توانایی پی‌گیری کـودک بـرای انتخـاب یـک طـرح زندگی موفق را نقض کنند (Agar, 2004, p. 102) ایـن اتفـاق نظـر در اینجـا وجـود دارد کـه مهندسـی ژنتیک کودک ناشنوا، گزینه‌های کودک برای آینده را محدود می‌کند. از این‌رو، با وجود این‌که امکـان رشد و زندگی فوق‌العاده برای افراد ناشنوا منتفی نیست، بهره‌گیـری از مهندسـی ژنتیـک بـرای بـدنیا آمدن کودکی ناشنوا نمی‌تواند مُجاز باشد؛ چـون چنـین اقـدامی آزادی واقعـی کـودک را بـه‌روشـنی کاهش می‌دهد. این ادعای والدین ناشنوا که کودکی شبیه‌تر به خودشان را تـرجیح می‌دهنـد، اگرچـه در مقام نخست قابل پذیرش به نظر می‌رسد، اما والدین حق دارند کـه کودکـانی شـبیه خـود داشـته باشند، اما این حق آنها تا حدی قابل پی‌گیری است که منجر به وارد کردن ضرر و آسیب بـه دیگـران نشود، در حالی که به نظر می‌رسد که در اینجا به سبب وارد کردن نارسایی و نقص بدنی بـه کـودک، مصداق روشنی از صدمه زدن و وارد کردن ضرر عمدی به دیگران است و مجاز نیست.

پیشنهاد دیگری که در حل این چالش مطرح شـده اسـت این‌اسـت کـه حـق والـدین در هـر صورتْ مقدم است. گرین، رعایت چنین ملاحظاتی در حق کودک را بـه رسـمیت نمی‌شناسـد و حق آیندهٔ آزاد کودک را رد می‌کند، چون معتقد است که پدر و مـادر بایـد در انجـام اقـداماتی کـه منافعش برای خودشان بیشتر از فرزندان خود باشد، مُجاز باشند حتی در شرایطی کـه انجـام ایـن اقدامات چگونگی رشد کودکان را تحت تأثیر قرار دهـد. او همچنـین مـدعی اسـت کـه والـدین مجازنـد طبیعـت کـودک را در جهـت آرزوهـای خـود شـکل دهنـد (Green, 2007, p. 127). او در تعارض رعایت آزادی والدین و فرزندان به‌طور مطلق، اولویت را به آزادی والدین می‌دهد.

گرین در جایی دیگر به نقل از ویلیام رودیک[1] برای والدین نقش نگهبانی و باغبـانی را در کنـار هم در نظر می‌گیرد (Green, 2007, p. 125) یعنی والدین باید از سویی از کودکان مراقبت و نگهبـانی کنند؛ به‌طوری‌که بتوانند چنان‌که می‌خواهند رشد کنند و از سوی دیگر، بایـد به‌گونـه‌ای بـه آن‌هـا شکل دهند که در چارچوب آرزوهای والدین رشد کنند. به نظر وی، عشق والدین به فرزند تقریبـاً همیشه غالب است (Green, 2007, p.114). به نظر می‌رسد این عشق به عنوان ضـمانت درسـتکاری والدین در نظر گرفته شده که آنان را در مداری اخلاقی قرار می‌دهد و مصـلحت فرزنـدان را غالبـاً در نظر می‌گیرند. این تلقی از نقش والدین که آنان به سبب عشقی که به فرزندان خود دارد همـواره

1. William Ruddick

در مقام خیرخواهی برای آنان برمی‌آیند، می‌تواند اقدام آنان را در انتخاب ویژگی‌هایی که گاهی فرزندان را دچار محدودیت‌هایی می‌کند، موجّه سازد؛ هرچند نمی‌توان خطاهای شناختی یا تشخیصی نسبت به مصادیق مصلحت یا ضرر را ـ با همه عشقی که والدین ممکن است به فرزند خود داشته باشند ـ منتفی دانست.

گروهی دیگر، اعمال حق آزادی والدین در مداخلات ژنتیکی را به‌شرط تأمین منافع کودک به نحو معقول مجاز می‌شمارند و تأکید دارند که مداخلات ژنتیکی باید در آنچه به نحو معقولی در جهت بهترین منافع کودک است، هدف‌گذاری شوند. مقصود از قید «به نحو معقول» این است که برای والدین کافی نیست که فکر کنند که چیزی در جهت بهترین منافع کودک است، بلکه ارزیابی آن‌ها باید با ارزیابی دیگر اعضای جامعه هم‌خوانی و سازگاری داشته باشد (Green, 2007, p. 216). بر این اساس، انتخاب والدین تنها در چارچوب رعایت منافع نوعی کودک به رسمیت شناخته می‌شود و تنها در چنین دایره‌ای است که می‌تواند گزینه‌های مورد نظر خود را انتخاب کنند.

واقعیت این است که طرفداران «اصلاحِ نژاد لیبرال» با مسئلهٔ پیچیده‌ای مواجه هستند: اگر اختیار تعیین آیندهٔ فرزندان به طور کلی به والدین داده شود، یا به‌گونه‌ای انتخاب کنند که برخی از لیبرال‌ها، آن شیوه‌ها را غیراخلاقی قلمداد می‌کنند، مانند انتخاب بچه‌های ناشنوا و یا ممکن است به سبب فشار هنجارهای اجتماعی و استبداد اکثریت به سمت و سوی یک‌نواختی سوق داده شوند (Sparrow, 2011) که در نتیجهٔ آن، تنوع ژنتیکی به نوعی از بین خواهد رفت، اما اگر این اختیار به آنان داده نشود، در نتیجه، این اختیار و تصمیم‌گیری در مورد بهبود و اصلاح، تحت سلطهٔ دولت خواهد بود و در این صورت اصلاحِ نژاد جدید، بسیار شبیه به اصلاحِ نژاد قدیمی، با تمام نگرانی‌های اخلاقی مربوط به آن خواهد شد. بنابراین، طرفداران اصلاحِ نژاد لیبرال باید برخی محدودیت‌ها را بپذیرند تا اطمینان حاصل کنند که پدر و مادر به روشی که برخلاف منافع آینده کودکان خود باشد، عمل نمی‌کنند، اما این که بر اساس چه معیاری و چگونه این محدودیت‌ها اعمال می‌شود، به‌تناسب موضوع، نیازمند بررسی بیشتر است.

آنچه در چالش مربوط به تعارض آزادی والدین با زندگی آزاد کودک اهمیت دارد، اینست که حق کدام یک از والدین یا فرزندان و بر اساس چه معیاری و تا چه حد باید مقدم شود؟ آیا در اینجا باید آزادی باروری والدین به صورت یک طرفه مقدم شود و بر اساس آن حکم شود که والدین ـ بی هیچ قیدی ـ می‌توانند هر فرزندی را خواستند، طراحی و تولید کنند؟ و آیا نیازی نیست که ملاحظات مربوط به حقوق کودک مورد توجه قرار گیرد؟ باید توجه داشت که اقتضای چنین حکمی این است که

شأن اخلاقی‌ای برای کودکْ قایل نباشیم یا این که اگر هم شأنی در نظر گرفته می‌شود، در مقابل شأن اخلاقی والدین تاب مقابله و معارضه نخواهد داشت و شأن اخلاقی والدین مقدم بـر شـأن اخلاقـی کودک است و در نتیجه، آزادی والدین هیچ قیدی نپذیرفته و آنان مسئولیتی اخلاقی در قبـال فرزنـدان نخواهند داشت، اما اگر برای فرزندانْ شأن اخلاقی در سطح شأن والدین در نظر گرفته شود، ضروری است که هر حکم و تصمیم اخلاقی با ملاحظهٔ حقوق متوازن هر دو طرف (والدین و کودک) اتخـاذ شود. مسلم است که دیدگاهی که شأن اخلاقی را برای کودک انکار می‌کند، قابـل پـذیرش و توجیـه نیست، اما منظری که شأن اخلاقی کودک را به رسمیت می‌شناسد باید به دنبال معیاری برای رعایت اصول اخلاقی از سوی والدین و استیفای حقوق کودک در برنامه اصلاحِ نژاد باشد.

در تعیین میزان اختیارات والدین در دستکاری و بهسازی نژادی کودک در نظـر گـرفتن مصـلحت کودک می‌تواند قید مناسبی برای تعیین دایرهٔ اختیارات و مسئولیت‌های والدین برای تصـرف در امـور کودک باشد، اما آنچه بر اساس مبانی غیر دینی برای منافع کودک در نظر گرفتـه می‌شـود، نمی‌توانـد دغدغه‌های دینی نسبت به رعایت شأن کودک را برطرف نماید. بر طبق مبانی دینی نیز «مصـلحت» جایگاه رفیع و شناخته‌شده‌ای در تجویزات و تحذیرات دینی دارد. به اعتقـاد بسـیاری مبنـای احکـام شرعی در اسلام، رعایت مصالح و مفاسد است، در این که شریعت بر مدار مصالح است، اختلافی وجود ندارد؛ به ویژه اگر آن مصالح از طریق منابع شرعی قابل استنباط باشد (مرعشی، ۱۳۷۱، ص ۱۲).

بر همین اساس، می‌توان رعایت مصلحت را جهت تعیین محدودهٔ مجاز تصـرف والـدین در نقشه‌های ژنتیکی فرزندان نیز به‌کار گرفت و چنین استنباط کرد که شارعْ تصـرفاتی کـه مبتنـی بـر مصلحت کودک باشد را تجویز و مواردی که بر خلاف مصلحت او باشـد را ممنـوع می‌شـمارد. بر پایهٔ چنین استنباطی، والدینْ تنها مجاز خواهند بود کـه بـر طبـق مصـالح کـودک، حـقِّ آزادی باروری خود را اعمال کنند و به هیچ وجه نمی‌توان به والدینْ اجازهٔ هر گونـه تصـرفی را در جهـت طراحی کودک دلخواه داد.

با وجود اهمیت و جایگاه ویژهٔ مصلحت، اما به لحاظ مفهوم و مصادیق مصلحت و به تبـع آن «مصلحت کودکْ» همچنان مبهم است. برخی بر این باورند که تتبع در متون دینی به طـور قطـع ثابت می‌کند که مصلحت در معنای لغوی و عرفی آن به‌کار رفته و مراد از آن منفعت، خیر و ضـد فساد است (علیدوسـت، ۱۳۹۰، ص ۹۴). عنصر محوری در مصلحت ـ به لحاظ لغوی ـ صِرف عـدم مفسده و تحقّق خیر است؛ بی‌آن‌کـه مقـدار آن تعیـین شـده باشـد (علیدوسـت، ۱۳۹۰، ص ۸۴ـ۸۵) و برخی اطلاق اصلی آن را به مکانی که صلاح در آن زیاد است، برشمرده‌اند که مجازاً بر فعلی کـه

نفع دائم یا غالب برای همه یا بعضی انسان‌ها دارد اطلاق می‌شود (ابن عاشور، ص ۱۰۹).

در مقام تعیین مصداق مصلحت در اصلاحِ نژاد و نیز امکان تمایز منظر دینی با منظر غیر دینی توجه به دو نکته حائز اهمیت است:

نکتهٔ اول اینست که نگرش افراد در تفسیر مصلحت و در نتیجه در تعیین مصداق مصلحت نقش داشته است، به طوری که نگرش‌های متفاوت می‌تواند منشأ تفاسیر و مصادیق متفاوتی از مصلحت باشد. بر مبنای نگرشی دینی به دنیا و ارتباط آن با آخرت و نوع نگاه به انسان و هدف خلقت، ممکن است تفسیری از مصلحت ارائه شود که با منظر عمومی از جهت مفهوم، متباین و از نظر مصداق، عام و خاص من وجه باشد (علیدوست، ۱۳۹۰، ص ۸۶).

نکتهٔ دوم این که واژهٔ «منفعت»، هرچند به لحاظ مفهومی به واژه و مفهوم «مصلحت» نزدیک است، اما تفاوت‌هایی با آن دارد و تمایز آن با مصلحت برای رفع برخی ابهامات در مصداق‌یابی «مصلحت» لازم است: منفعت،[1] فایدهٔ شخصی و زودگذری است که می‌تواند شامل خیر و مصلحت هم نباشد، مصلحت از سنخ منفعت و مفسده از سنخ ضرر نیست، در بسیاری از واجبات شرعی، ضرر مالی یا جانی وجود دارد و در برخی از محرمات منافع مالی و بدنی وجود دارد (فیاض، ج۲، ص ۴۰۹ـ۴۱۰)؛ در حالی که مصلحت بر آن قابل تطبیق است و مفسده بر آن اطلاق نمی‌شود. برخی منفعت را بیشتر متوجه و منصرف به امور مادی و دنیوی دانسته‌اند و مصلحت را شامل تأمین سعادت و ارزش‌ها و اهداف والای انسانی و معنوی برشمرده‌اند. در نتیجه، نسبت میان منفعت و مصلحت را «عموم و خصوص من وجه» در نظر گرفته‌اند (مقدادی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۷ـ۱۷۹، ۲۰۲) و برخی مصلحت را دایر مدار حقیقت و منفعت را مبتنی بر طلبِ سود شخصی دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۲، ص ۳۵۳). این نکته مهم است که دانسته شود که در نظر گرفتن مصالح معنوی ـ افزون بر مصالح مادی ـ در تصمیمات دربارهٔ کودک، همواره از منظر دینی مورد اهتمام بوده است (نک: امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۷۱۰) و مُجاز شمردن اصلاحِ نژاد به مجرّد استناد به منفعتی مادّی، صحیح نخواهد بود.

بنابراین، با این پیش‌فرض که برای کودک شأن اخلاقی همسنگ شأن اخلاقی والدین قائل شویم، می‌توان بحث توازن میان حق آزادی باروری والدین و حق زندگی آزاد فرزند را این‌گونه جمع‌بندی کرد که والدین می‌توانند در دایرهٔ مصلحت (اعم از مادی و معنوی) کودک تصرف

1. benefit

کنند و به هیچ وجه آزادی مطلق در این که هر نوع تصرفی را اعمال کنند، نخواهند داشت و آزادی آنان محدود و در چارچوب مصالح مادی و معنوی کودک است.

در تحلیل و بررسی دو چالش پیش‌گفته، نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. اصل آزادی در انگارهٔ «اصلاحِ نژاد لیبرال»، اصلی مطلق نیست و همواره مقیّد به شروطی است.
۲. با وجود تأکید بر انتخاب فردی، همچنان محدودیت‌هایی از سوی دولت‌ها با شیوه‌ای متفاوت نسبت به گذشته، اعمال می‌شود؛ تا حدی که برخی آن را همسطح فشار در سیاست‌های اصلاحِ نژاد قدیم برشمرده‌اند.
۳. برخی از مدافعان «اصلاحِ نژاد لیبرال» به سبب توجه ویژه‌ای که به آزادی والدین دارند، از محدود شدن انتخاب کودکان با انتخاب‌های والدین غفلت کرده‌اند.
۴. مدافعان «اصلاحِ نژاد لیبرال»، تفاوت اخلاقی قابل‌توجهی میان بهبود استعداد کودک با روش آموزش و بهبود آن با روش تغییر ژنتیک نمی‌بینند.
۵. به‌کارگیری راه‌حل‌های ژنتیکی در مسائل پیچیدهٔ اجتماعی ممکن است، عزم و تلاش برای تغییر اوضاع نامطلوب اجتماعی را دچار اخلال کند.
۶. تجویز اصلاحِ نژاد لیبرال می‌تواند تعصبات و تبعیضات غیر اخلاقی در جامعه را تشدید و تقویت کند و تنوع نژادی و ژنتیکی را تهدید کند و به نوعی «نسل‌کشی در خفا» منجر شود.
۷. ادعای رفع مسائل اخلاقی اصلاحِ نژاد اقتدارگرای قدیم نیازمند دلایل کافی است و ادعای صرف کفایت نمی‌کند؛ همچنان که مداخلهٔ دولت به‌تنهایی دلیل غیر اخلاقی بودن برنامه‌های مربوط به اصلاحِ نژاد نیست.
۸. راهکار جامع و مورد پذیرش همگانی که بتواند چالش توازن میان حقوق والدین و فرزندان را به کلی رفع کند، در دسترس نیست و تنها می‌توان به این نکته توجه داد که در مقابل حق والدین(آزادی باروری) حق دیگری (مصلحت کودک) نیز وجود دارد که باید تدابیری اندیشید که در دستکاری ژنتیکی منافع و مضار اصلاحِ نژاد بر مصالح او بررسی گردد و مصلحت مادی و معنوی کودک در کنار حقوق والدین، به رسمیت شناخته شود.

نتیجه‌گیری

چنان که در این نوشتار تبیین گردید در انطباق «اصل آزادی» بر اصلاحِ نژاد لیبرال، چالش‌های

اخلاقی‌ای وجود دارد کـه حـل و رفـع چـالش بـه ناچـار بـه پـذیرش محـدودیت‌هایی در آزادی می‌انجامد. اِعمال این محدودیت‌ها گاه به حدی است که تداعی‌کنندهٔ اصلاحِ نژاد اجباری قدیم، اما با روش‌های جدید است. بنابراین، می‌تـوان چنـین نتیجـه گرفـت کـه داوری اخلاقـی دربـارهٔ اصلاحِ نژاد لیبرال آسان نخواهد بود. باوجود ظرفیت‌های علمـی و اجتمـاعی فـراهم آمـده بـرای تأمین آزادی و خودمختاری در آن، همچنان چالش‌های جدّی اخلاقی وجود دارد که برخی فراتـر از تطبیـق اصـل آزادی اسـت و صـرف تـأمین برخـی مقتضـیات آزادی، مسـائل اخلاقـی آن را حل و فصل نکرده و نیازمند بررسی جدّی و دقیق نتایج بررسی اصول اخلاقی مورد اتفاق دیگـر و پیامدهای احتمالی آن است. افزون بر این، هرچند یکی از راه‌هـای قضـاوت اخلاقـی، سـنجش موضوعات با اصول اخلاقی مورد توافق است، اما تعهد متصلبانه به یک یـا چنـد اصـل اخلاقـی توان ارائهٔ یک حکم اخلاقی قطعی صحیح و جامع را نخواهد داشت و نیازمند بررسی‌های عمیق و گسترده است تا تعارضات مربوط به میدان عمل و تطبیق اصول به‌درستی رفع شود و ملاحظات مربوط به شرایط بافتی و محیطـی تطبیـق حکـم، به‌درسـتی درک و در حکـم نهـایی مـورد توجـه قرار گیرد. این مقاله توان موجّه ساختن روش‌های جدید اصلاحِ نژاد و در نتیجه مُجاز شمردن ایـن روش‌ها را ندارد، بلکه صرفاً تلاش‌های اخلاقی‌ای که بـرای جبـران روش‌هـای نادرسـت گذشـته انجام شده است را مورد بررسی قرار داده که تا چه حـد مـؤثر و ادعاهـای اخلاقـی کـردن پـروژهٔ اصلاحِ نژاد تا چه حد به واقعیت نزدیک است. بی‌شک، تجویز استفاده از روش‌های جدیـد نیـاز به تأملِ بیش‌تر و بررسی دقیق‌تر و عمیق‌تر کلیه ابعاد آن و بررسی انطباق اصول متعـددی دارد کـه در این مجال نمی‌گنجد و در مقالات دیگر بدان پرداخته خواهد شد.

فهرست منابع

ابن عاشور. (بی‌تا). محمد طاهر. مقاصد الشریعة الاسلامیه. بی‌جا: بی‌نا.

بیات، عبدالرسول و دیگران. (۱۳۸۱). فرهنگ واژه‌ها، قم: مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی.

علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). فقه و مصلحت. (ج ۲). تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

فیاض، محمد اسحاق. محاضرات فی اصول الفقـه (تقریـرات درس آیـة اللّـه سـید ابوالقاسـم خـوئی). قـم: امام موسی صدر.

کانر، کلیفورد. (۱۳۹۰). تاریخ علم مردم. (ترجمه: حسن افشار). تهران: نشر ماهی.

مرعشی، سید محمد حسن. (۱۳۷۱). مصلحت و پایه های فقهی آن. مجله حقوقی دادگستری. ۶(۱)، ۹ـ۳۸.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). مجموعه آثار. (چاپ ششم، ج ۲۲). تهران: صدرا.
مقدادی، محمدمهدی. (۱۳۹۰). جایگاه و تأثیر مصلحت در سرپرستی کودک از دیدگاه فقه و حقوق. مطالعات راهبردی زنان، ۵۴(۱۴)، ۱۷۵-۲۱۰.
ملایوسفی، مجید؛ رضایی‌مستقیم، رضا. (۱۳۹۳). نگاهی به نظریهٔ اصلاح نژاد فرانسیس گالتن. پژوهش‌های علم و دین، ۹ (۵)، ۹۱-۱۱۴.
موسوی خمینی، سید روح اللّه (امام خمینی). (۱۳۷۹). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

Agar, N. (2004). *Liberal Eugenics: In Defence of Human Enhancement* (1 edition). Wiley-Blackwell.
Atighetchi, D. (200v). *Islamic Bioethics: Problems and Perspectives*. New York: Springer.
Davis, D. (2010). *Genetic Dilemmas: Reproductive Technology, Parental Choices, and Children's Futures* (2nd ed.). New York: Oxford University Press.
Glover, J. (2006). *Choosing Children: Genes, Disability, and Design*. Oxford UK: Oxford University Press.
Goering, S. (2014). Eugenics. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2014). Metaphysics Research Lab, Stanford University. https://plato.stanford.edu/archives/fall2014/entries/eugenics/
Green, R. M. (2007). *Babies by Design: The Ethics of Genetic Choice* (1 edition). Yale University Press.
Habermas, J. (2003). *The Future of Human Nature* (1 edition). Cambridge: Polity.
Nozick, R. (1974). *Anarchy, State, and Utopia.* New York: Basic Books.
Sandel, M. J. (2007). *The Case against Perfection: Ethics in the Age of Genetic Engineering*. Cambridge: Harvard University Press.
Sparrow, R. (2011). Liberalism and Eugenics. *Australasian Journal of Philosophy*, *89*(3), 499–517. https://doi.org/10.1080/00048402.2010.484464